



فهرست مطالب

۲	مقدمه
۳	روایت دوم
۳	مرسلات مرحوم صدوق
۳	اقوال در مرسلات صدوق
۴	دلالت روایت
۴	طبقات محرّمات
۵	روایت سوم
۵	سند روایت
۵	بحث دلّالی
۶	روایت چهارم
۶	بحث دلّالی
۶	لَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ
۷	جمع بندی
۷	استمرار سحر
۸	روایت پنجم
۸	بحث دلّالی
۸	روایت ششم
۹	بحث دلّالی
۹	روایت هفتم
۹	دلالت کفاره
۱۰	حد سحر
۱۰	روایت هشتم
۱۱	روایت نهم
۱۱	روایت دهم و یازدهم
۱۱	گناه کبیره
۱۱	روایت سیزدهم و چهاردهم
۱۲	جمع بندی





بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

بحث در ادله حرمت سحر بود که در ابتدا به ادله مربوط به قرآن کریم اشاره کردیم و بعد به روایت پرداختیم. روایات سحر متعدد است البته روایاتی که معتبر باشد و دلالت تام مطابقی داشته باشد، زیاد نیست. در بین این موارد برخی روایات تام الدلالة و معتبرالسند نیز وجود دارد. غیر از این موارد معتبر، روایت کثری وجود دارد که مؤید بعضی از روایات معتبر هست و نمی‌شود آنها را کنار گذاشت. اولین روایت از جلد دوازدهم ابواب ما یکتسب به باب بیست و چهار حدیث هفتم بود که از حیث دلالت معتبر ولی سند آن نامعتبر بود.

روایت دوم

روایت بعدی روایت هشتم همین باب است که از خصال مرحوم صدوق نقل شده است. مرحوم صدوق می‌فرماید و قال علیه‌السلام یعنی امام صادق علیه‌السلام فرمودند: «الْمُنْجِمُ كَالْكَاهِنِ وَالْكَاهِنُ كَالسَّاحِرِ وَالسَّاحِرُ كَالْكَافِرِ وَالْكَافِرُ فِي النَّارِ» که منجم را در حکم کاهن قرار داده‌اند و کاهن را در حکم ساحر و ساحر مثل کافر است و کافر در آتش است. این روایت از نظر سندی جزء مراسلات به اسناد جازم مرحوم صدوق است.

مراسلات مرحوم صدوق

گاهی مرحوم صدوق در خصال و من لا یحضر روایات را مرسل کرده است. این روایات مرسل دو نوع است:

۱. گاهی می‌فرماید روی عن الصادق علیه‌السلام به صورت صیغه مجهول که اسناد غیر جازم است.
۲. گاهی اسناد جازم است یعنی به صیغه معلومی که نسبت می‌دهد و می‌فرماید قال الصادق علیه‌السلام.

اقوال در مراسلات صدوق

در پذیرش مراسلات مرحوم صدوق سه نظریه است:

۱. گروهی بر اساس شهادتی که مرحوم صدوق در آغاز من لایحضر داده است که می‌فرماید ما هر چه در این کتاب نقل می‌کنیم از ثقات است، مراسلات مرحوم صدوق را به طور مطلق معتبر می‌دانند.
 ۲. قول دوم مربوط به است کسانی که شهادت ایشان را در ابتدای من لایحضر تفسیر به وثاقت رجال نمی‌کنند لذا مراسلات مرحوم صدوق معتبر نمی‌دانند. به نظر ما همین قول مقبول است.
 ۳. قول سوم تفصیل بین اسناد جازم و اسناد غیر جازم است لذا اگر بفرماید روی عن الصادق علیه السلام اعتبار ندارد ولی اگر بفرماید قال الصادق علیه السلام چون به صورت جذمی نسبت می‌دهد، می‌توان اعتماد کرد. مرحوم آقای بروجردی به این قول معتقد بودند و مرحوم آقای فاضل هم تمایلی به این قول داشتند.
- این روایت شریفه از نوع اسناد جازم است. لذا اگر کسی قائل به قول اول یعنی اعتبار مطلق مراسلات ایشان باشد و یا قائل به اسناد جازم باشد این روایت معتبر می‌شود. بنابراین سند این علی‌المبنا است و به گمان ما نمی‌شود از حیث سند به آن اعتماد کرد.

دلالت روایت

دلالت معتبر این روایت است چرا که ساحر را به منزله کافر شمرده است. ظهور اولیه این است که سحر را تشبیه به عمل مذموم و محرمی می‌کند که در حد کفر است و این دلالت بر حرمت می‌کند. بخصوص این که دارد الْكَافِرُ فِي النَّارِ چون اگر اینطور نبود ممکن بود بگوییم مقصود کفرهای شرک خفی است ولی این عبارت راه را برای هر توجیهی سد می‌کند. البته می‌شود این جمله را با قرائن خاصی حمل بر کراهت شدید کرده ولی ظهورش حرمت و دلالتش تام است.

طبقات محرمات

به دلالت مطابقی و ظاهری در روایات اشاره شده است که محرمات طبقه‌بندی و سلسله مراتب دارد که از اکبر کبائر شروع شده و تا صغائر ادامه دارد. به طبقات محرمات یعنی وجود کبائر و صغائر در قرآن در آیه الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ (نجم/۳۲) و در روایات ذیل کتاب جهاد نفس و ابواب کبائر اشاره شده است. در برخی روایات هفت گناه را از اکبر کبائر دانسته است لذا در کبائر و صغائر نیز درجاتی وجود دارد که در روایات تصریح شده است و کمتر به طور مستقل به آن پرداخته‌اند. مثلاً در بعضی روایات اشاره است به آنچه از کبائر است در قرآن وعده عذاب داده شده است. «وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ وَلَبِئْسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ»

با شناخت این درجات، ملاک‌هایی برای تشخیص حکم هرگناه حاصل می‌شود. یکی از این ملاک‌ها چنین عبارتهایی است که می‌گوید این در حکم آن است که نشان می‌دهد ایندو در یک عرض یکدیگر نیستند. به احتمال قوی ایندو روایت چنین دلالتی دارد و ظاهراً از آن استفاده می‌شود که سحر مذموم‌تر از تنجیم و کهان است. البته تنها یک نوعی از تنجیم حرام است و سحر رتبه‌ای بالاتر است که هم‌مرز با کفر قرار گرفته است. روایات دیگر هم این را مطلب را تأیید می‌کند. بنابراین دلالت این روایت بر حرمت سحر و اینکه در حد کبائر است، روشن است.

روایت سوم

روایت سوم، از نوفلی است « مُحَمَّدٌ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص سَاحِرُ الْمُسْلِمِينَ يُقْتَلُ وَ سَاحِرُ الْكُفَّارِ لَا يُقْتَلُ فَقِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ص وَ لِمَ لَا يُقْتَلُ سَاحِرُ الْكُفَّارِ قَالَ لِأَنَّ الْكُفْرَ أَكْثَمُ مِنَ السِّحْرِ وَ لِأَنَّ السِّحْرَ وَ الشِّرْكَ مَقْرُونَانِ. ۲ »

سند روایت

بحث سندی اینجا بحث عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ است. اگر کسی روایت سکونی و نوفلی را تصحیح کرد این روایت نیز معتبر می‌شود. راه‌های توثیق نوفلی و سکونی را بحث کردیم و با همه مذاقه‌هایی که قبلاً داشتیم، خالی از ضعف نیستند. گرچه مرحوم آیت الله تبریزی رضوان‌الله‌تعالی‌علیه بر اساس اینکه نوفلی از اجلاست و در اجلا اگر قدحی ثابت نشد مساوی با وثاقت است به ایشان اعتماد داشتند.

بحث دلالتی

به لحاظ دلالت به دو فقره از این روایت می‌توان تمسک کرد:

۱. لِأَنَّ الْكُفْرَ أَكْثَمُ مِنَ السِّحْرِ وَ لِأَنَّ السِّحْرَ وَ الشِّرْكَ مَقْرُونَانِ. سحر و شرک مقرون و در کنار هم هستند البته شرک کمی بالاتر است. اما در اینکه ایندو معصیت و همراه هم هستند شکی نیست. این مطلب برای حرمت دلالت خوب است.

۲. سَاحِرُ الْمُسْلِمِينَ يُقْتَلُ که به دلالت التزامی دلالت بر حرمت می‌کند. چون حد و بخصوص حدی مانند قتل در جایی است که آن عمل حرام باشد. فلذا ملازمه و دلالت التزامی بر حرمت دارد که بعضی از روایات دیگر در این زمینه مؤید است.

روایت چهارم

چهارمین دلیل روایی روایتی در خصال است « وَ الْخِصَالِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الطَّالِقَانِيِّ عَنْ يَحْيَى بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ صَاعِدٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ جَمِيلٍ عَنِ الْمُعْتَمِرِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ فَضِيلِ بْنِ مَيْسَرَةَ عَنْ أَبِي جَرِيرٍ عَنْ أَبِي بُرْدَةَ عَنْ أَبِي مُوسَى الْأَشْعَرِيِّ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص ثَلَاثَةٌ لَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ - مُدْمِنٌ خَمْرٍ وَ مُدْمِنٌ سِحْرٍ وَ قَاطِعٌ رَحِمِ الْحَدِيثِ. ^۳ » که سه گروه وارد بهشت نمی‌شوند: معتاد به خمر و معتاد به سحر و قاطع رحم. این روایت از نظر سند اعتباری ندارد چرا که تعدادی از روات آن توثیق ندارند و مجهولند.

بحث دلالتی

لَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ

بعید نیست که بگوییم لَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ دلالت بر حرمت می‌کند. اگر جایی بگوید کسی مستحق عذاب است یا داخل در نار می‌شود یعنی حرام است. اما اینکه می‌فرماید وارد بهشت نمی‌شود دو احتمال در باب این است. یکی اینکه به دلالت التزامی، وارد بهشت نمی‌شود یعنی جهنم می‌رود و دیگر اینکه بگوییم بنا بر بعضی از اقوال مابین جهنم و النار جایی داریم. اگر احتمال اول باشد دلالت بر حرمت دارد. اما اگر احتمال دوم باشد که عدم ورود در جنت است و این مساوی با ورود در نار نیست؛ آنوقت شاید کسی بتواند اشکال کند که دلالت بر حرمت نمی‌کند. ولی ممکن است بگوییم که لَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ یعنی شایسته نیست وارد بهشت شود لذا آنچه که شایستگی ورود به بهشت را نفی کند گناه است چرا که غیر از گناه چیزی نهی از ورود در بهشت نمی‌کند. لَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ مطلق است یعنی اصلاً وارد بهشت نمی‌شود. این یعنی استحقاق وارد شدن در بهشت را ندارد و از آن ممنوع است و این ملازم با نوعی حرمت است که این احتمال هم اقرب است.

۳. وسائل الشیعة، ج ۱۷، ص ۱۴۸

جمع بندی

بنابراین اگر بگوییم لَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ ملازمه دارد با ورود فی النار فالدلالة واضحة و اما إذا قلنا که عدم دخول جنت مساوی با دخول در نار نیست، آنوقت دلالتش بر حرمت ممکن است محل مناقشه باشد ولی آن هم با توجیهی که کردیم بعید نیست دلالت بر حرمت کند. حتی اینکه بگوییم کسی مطلقاً به خاطر این کار وارد بهشت نمی شود، ظهور در نوعی حرمت دارد. ولو عدم دخول فی الجنة باشد نه ورود فی النار. استحقاق بعد از وعده الهی است. استحقاق ذاتی نیست و با فرض تفضل می- گوئیم استحقاق دارد. ممکن است بگوییم معنای عدم ورود مطلق این است که امر حرام است ولو اینکه ورود فی النار نباشد. البته اینجا مثال‌هایی مثل مُدْمِنٌ خَمْرٍ آمده که خود قرینه می شود بر اینکه لَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ در واقع می خواهد بگوید وارد جهنم می شود. لکن بحث کبروی این مقام بحثی کلامی است که آیا مابین جنت و نار جایی داریم یا نه؟ یعنی جایی که نه نعیم جنت است نه نار جهنم است که احتمالاً در کتب کلامی و تفسیری بحث شده است.

استمرار سحر

نکته دوم این که روایت در فراز اول و دوم مُدْمِنٌ به کار برده و در فراز سوم قَاطِعٌ رَحِمٍ. قطع رحم با یک بار وقوع صادق است. اما دو مورد اول نسبت به خمر و سحر ادمان بر این عمل یعنی استمرار بر این کار مد نظر است. ممکن است کسی بگوید ظهور این روایت در حرمت ادمان است یعنی اعتیاد و استمرار است نه اصل عمل به صورت فی الجمله. ولی در ظاهر روایت مفروض است که به دلالت التزامی این عمل یک عمل حرام است که ادمان بر آن موجب لا یدخلون الجنة می شود. حال اگر کسی چنین استظهاری کند بعید نیست که بگوید دلالت مطابقی روایت روی ادمان و اعتیاد و استمرار بر شرب خمر و عمل سحر آمده است اما عرفاً دلالت می کند که اصل عمل حرام است و کثرت و تکررش حرمت مضاعف دارد. این مطلب دلالت عقلی ندارد ولی در فضای عرفی پذیرفته است. البته اگر ما هیچ روایتی در باب خمر و سحر نداشتیم و می خواستیم به همین روایت تکیه کنیم، تردید بود و احتمالاً قائل به دلالت التزامی نمی شدیم. دلالت التزامی ناشی از ارتکازات و انبوه روایات دیگری است که در باب خمر و سحر وجود دارد که موجب می شود چنین ملازمه‌ای در ذهن انسان تام شود.



روایت پنجم

«عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ فِي قُرْبِ الْأِسْنَادِ عَنِ السَّنْدِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ أَبِي الْبَخْتَرِيِّ عَنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ أَبِيهِ أَنَّ عَلِيًّا ع قَالَ: مَنْ تَعَلَّمَ شَيْئًا مِنَ السَّحْرِ قَلِيلًا أَوْ كَثِيرًا فَقَدْ كَفَرَ وَكَانَ آخِرَ عَهْدِهِ بِرَبِّهِ وَحَدُّهُ أَنْ يُقْتَلَ إِلَّا أَنْ يَتُوبَ.^۴»

کسی که کمترین مقدار از سحر را بیاموزد کافر شده است و آخرین عهد او با خدای خود است. فراگیری سحر همان و قطع عهد الهی و ارتباط با خدا همان. حدش این است که کشته شود مگر اینکه توبه کند. این روایت از نظر سند ضعیف است چرا که ابی البختری را نجاشی با تعبیر ضعیف کذاب تضعیف کرده است.

بحث دلالتی

دلالت این روایت راجع به تعلّم سحر است. اما در ذیل روایت می‌فرماید: و حد این شخص این است که کشته شود مگر توبه کند در حالیکه ما می‌دانیم این حد مربوط به متعلّم سحر نیست و هیچ کس به این فتوی نداده است بلکه این حد برای ساحر است. از این جهت قرینه می‌شود برای اینکه تعلّم در اینجا طریقت دارد یعنی خودش موضوع نیست. آنچه که موضوعیت دارد عمل سحر است.

با این بیان ممکن است بگوییم این روایت هم که گفته من تعلّم فقد کفر و کان آخذ عهده بر به مقصود روایت با این قرینه، خود عمل سحر است. احتمال دوم این است که اگر تعلّم سحر در حکم کفر است به دلالت التزامی و دلالت فحوی خود سحر هم به طریق اولی کفر و حرام است. بنابراین دلالت روایت بر حرمت یا بالمطابقت یا بالفحوی تام است.

روایت ششم

«فُرَاتُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْكُوفِيُّ فِي تَفْسِيرِهِ عَنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَسَنِ التَّمِيمِيِّ مُعْنَعًا عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنِ آبَائِهِ عَنِ عَلِيِّ ع فِي حَدِيثٍ قَالَ: نَحْنُ أَهْلُ بَيْتِ عَصْمَانَ اللَّهُ مِنْ أَنْ نَكُونَ فَتَّانِينَ أَوْ كَذَّابِينَ أَوْ سَاحِرِينَ أَوْ زَنَاءِينَ فَمَنْ كَانَ فِيهِ شَيْءٌ مِنْ هَذِهِ الْخِصَالِ فَلَيْسَ مِنَّا وَلَا نَحْنُ مِنْهُ.^۵»

۴. همان

۵. همان



این روایت از نظر سند ضعیف است برای اینکه این از تفسیر فرات بن ابراهیم کوفی است که از عبدالرحمن بن حسن تمیمی نقل کرده است که توثیق ندارد. مرسله معنعن از ابی عبدالله علیه السلام است. یعنی سلسله سندش ساقط شده است.

بحث دلالتی

از حیث دلالت بعید نیست دلالت بر حرمت کند. حضرت می‌فرمایند ما اهل بیت از فتنه و کذب و سحر و زنا پاک و منزّه هستیم و کسی که در او یکی از این امور باشد از ما نیست و ما هم از او نیستیم. اینکه از ما نیست و ما از او نیستیم قطع ارتباط و قطع رحمت الهی است و دلالت التزامی بر حرمت می‌کند. لذا دلالت آن تام است. شبهه در مدمن سحر اینجا نیز مطرح است که ساحر یعنی آنکه زیاد سحر کند که پاسخش گذشت. دلالت مجموعه روایات بر حرمت فی الجمله سحر است نه بالاطلاق. فی الجمله یعنی جایی که برای ابطال باشد مانعی ندارد.

روایت هفتم

«وَعَنْ حَبِيبِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ الْعَطَّارِ عَنْ بَشَّارٍ عَنْ زَيْدِ الشَّحَّامِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: السَّاحِرُ يُضْرَبُ بِالسَّيْفِ ضَرْبَةً وَاحِدَةً عَلَى رَأْسِهِ.»^۶

می‌فرماید که ساحر را می‌کشند و یک ضربت به سرش می‌زنند که کشته شود. این روایت از نظر سندی ظاهراً معتبر است. از حیث دلالت مبتنی بر این است که بگوییم حد بر عملی ملازم با این است که آن عمل حرام است. ظاهراً این ملازمه عرفی است و درست است. وقتی برای عملی حدی یا تعزیری قائل می‌شوند دلالت بر حرمت می‌کند.

دلالت کفاره

در کفاره اختلاف است که آیا قرار دادن کفاره برای امری یعنی آن کار حرام است؟

۱. مشهور می‌گویند وقتی برای عملی کفاره گذاشته شد یعنی حرام است.

۶. وسائل الشیعة، ج ۲۸، ص ۳۶۶

۲. مرحوم آقای خوئی می‌فرمایند ملازمه‌ای ندارد و لذا در حلق شعر حج می‌فرماید کسی که در اولین سفر حلق شعر نکند با اینکه کفاره دارد اما دلالت بر حرمت ندارد. یعنی اینطور نیست که واجب است که حلق کند ولی اگر حلق نکند باید کفاره‌ای بدهد.

در کفاره این بحث است اما در حد و تعزیر ظاهراً اختلافی نیست. عملی که گفته می‌شود حد یا تعزیر دارد ظاهر اولیه این است که این عمل حرام است مگر اینکه دلیل خاصی باشد. اگر این کبری و قاعده کلی ملازمه بین حد و تعزیر و سحر و معصیت بودن را بپذیریم آنوقت یضرب بالسيف دلالت می‌کند که سحر عمل حرام است.

حد سحر

در حد سحر اختلاف است. بعضی گفته‌اند حد سحر مال ساحری است که مستحل سحر است و سحر می‌کند با اعتقاد به اینکه حلال است ولی بعضی مثل مرحوم آقای تبریزی رحمة الله عليه می‌فرمودند که این حد مال اصل سحر است. کسی که سحر کند این حد برایش جاری می‌شود. این استدلال به این مبتنی بر نظر دوم است چون حد را روی ساحر می‌آورد. اگر این ساحر را حمل بر ساحر مستحل کنیم، مطلق ساحر نیست. ولی اگر ساحر مطلق بگیریم و بگوییم حد برای ساحر است ولو مستحل نباشد آنوقت دلالت می‌کند بلکه بعید نیست بگوییم حتی اگر برای ساحر مستحل است باز هم دلالت می‌کند برای اینکه فرض این است که می‌گوییم ساحر مستحل در خود نظریه، مفروض گرفته است که سحر حرام است و آن حلال می‌داند. بنابراین ممکن است ابتدائاً بگوییم که اگر این روایت را حمل بر ساحر مستحل کنیم دلالت بر حرمت مطلق سحر نمی‌کند ولی وقتی دقت کنیم این روایت دلالت بر حرمت سحر می‌کند برای اینکه یا می‌گوییم مطلق ساحر این حد را دارد و معلوم می‌شود که مطلق سحر حرام است یا می‌گوییم ساحر مستحل للسحر مستحق این قتل است که باز هم مستحل سحر فرض گرفته شده است که حرام است که استحلالش موجب می‌شود که حد قتل برایش جاری شود.

روایت هشتم

«مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الصَّقَّارِ عَنْ أَبِي الْجَوَّزَاءِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلْوَانَ عَنْ عَمْرٍو بْنِ خَالِدٍ عَنْ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ ع قَالَ: سَأَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَ عَنْ السَّاحِرِ فَقَالَ إِذَا جَاءَ رَجُلَانِ عَدْلَانِ فَشَهِدَا بِذَلِكَ فَقَدْ حَلَّ دَمُهُ.»
سند این روایت احتمالاً درست باشد و از مقوله روایت قبلی است.



روایت نهم

«وَعَنْهُ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَى الْخَشَّابِ عَنْ غِيَاثِ بْنِ كَلُوبِ بْنِ قَيْسِ الْبَجَلِيِّ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ جَعْفَرَ عَنْ أَبِيهِ أَنَّ عَلِيًّا ع كَانَ يَقُولُ مَنْ تَعَلَّمَ شَيْئًا مِنَ السِّحْرِ كَانَ آخِرَ عَهْدِهِ بِرَبِّهِ وَ حَدُّهُ الْقَتْلُ إِلَّا أَنْ يَتُوبَ الْحَدِيثُ.^۸»

ظاهراً سند معتبر است. این مضمون را در روایتی داشتیم که در سند آن نوفلی عن السکونی بود ولی اینجا سند معتبر است. دلالت همان استدلالی است که گفتیم و تکرار نمی‌کنیم. فقط نکته‌ای که اضافه دارد این است که كَانَ يَقُولُ مسأله را تقویت می‌کند. یعنی امیرالمؤمنین مکرر می‌فرمودند که سحر اینگونه است و حدش قتل است.

روایت دهم و یازدهم

گناه کبیره

دو روایت دیگر در جلد یازده و سائل، ابواب جهاد نفس، باب چهل و شش داریم. این باب مربوط به شمارش کبائر است اولین روایت معتبر و مفصل است که کبائر را از جمله سحر برشمرده و آن را مستند به آیه ۱۰۲ سوره بقره کرده است. نکته اضافه روایت این است که سحر را از کبائر شمرده است که در قرآن به آن وعده عذاب داده شده است. روایت دیگر در همین باب از حیث دلالت، حدیث خوبی است ولی سند آن مرفوعه است و در کتاب فقهی کراچی است که کتاب روایی نیست وارد شده است لذا معتبر نیست. با این حال هر دو روایت دلالت دارند بر اینکه سحر گناه کبیره است.

روایت سیزدهم و چهاردهم

قبلاً گفتیم روایات اخلاقی و سائل در سه چهار باب عنوان شده است که دو باب مهم آن یکی جلد یازدهم یعنی ابواب جهاد نفس دیگری جلد هشت ضمن کتاب حج است. ابواب احکام عشرت در این دو بابست ولی چند جای دیگر هم وارد شده است. در این دو باب انبوهی از روایات اخلاقی آمده است. جلد هشت ابواب احکام عشرت باب صد و شصت و چهار حدیث یازدهم اشاره به بحث سحر شده است. در ابواب احکام عشرت باب چهاردهم، ابواب آداب سفر دو حدیث دیگر ذکر شده است.



جمع بندی

غیر از این مجموعه روایات روایات دیگری نیز در مستدرک و جاهای دیگر وجود دارد که ما در میان اینها چهارده روایت را برگزیدیم که یا به دلالت مطابقی یا به دلالت التزامی یعنی آنجایی که می‌گوید حدش سحر است دلالت می‌کند برای اینکه سحر علی‌الاطلاق امر محرمی است و حد برای آن ثابت است. البته روایات غالباً ضعف سندی داشت اما در هر حال یک روایت معتبر بود و دو سه روایت از نظر رجالی اختلافی و بقیه هم ضعیف است که مؤید می‌شود. لذا این مجموعه روایات بالملازمة یا بالفحوی دلالت بر حرمت می‌کند.